



مرکز مطالعات اسلامی بینش  
WWW.BINESH.CC

# آیا اجباری بودن احکام اسلام باعث نفاق می شود؟

ویراست اول



نویسنده: فهد العجلان

ترجمه: حمید ساجدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**آیا اجباری بودن احکام اسلام  
باعث نفاق می شود؟**

در مصاحبه‌های مختلف تلویزیونی، در برخی از کتاب‌های معاصر و در بسیاری از گفتگوها در سایت‌های اینترنتی این مطلب تکرار می‌شود که اجباری بودن احکام شریعت و اجرای آن منجر به نفاق خواهد شد، و این در حالی است که شریعت اسلام مردم را به اجرای احکام خود وادار نمی‌کند؛ زیرا این امر باعث ایجاد جامعه‌ای منافق خواهد شد، و به همین دلیل یکی از مفاهیم شرعی این بوده که: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست (بقره: ۲۵۶).

## آیا حقیقتاً وادار کردن مردم به شریعت اسلام یا برخی از

### احکام آن باعث نفاق می‌شود؟

طراح این اشکال می‌گوید: اجباری کردن احکام شریعت ممکن نیست زیرا باعث نفاق می‌شود، و مردم زمانی که به حکمی قانع نباشند در خفا به تخلف از آن خواهند پرداخت، و درست این است که ارزش‌های ایمانی را در دل مردم تقویت کرده، تمسک آنان به دین و هویتشان را افزایش دهیم، و در نصیحت و راهنمایی‌شان کوشا باشیم تا با میل خود احکام دین را انجام دهند. اما اگر از اجبار استفاده شود با اسلام منافات دارد و منجر به نفاق خواهد شد.

در اجرای این مفهوم میان طرفداران آن تفاوت‌هایی وجود دارد: برخی در نتیجه این مفهوم هرگونه اجبار را از اسلام حذف کرده، آن را تنها به پیامی روحی و فردی میان بنده و خدایش تبدیل کرده، و هرگونه ارتباط میان آن و نظام و حکومت را نفی می‌کنند، زیرا هرگونه ارتباط دین به حکومت و قدرت آن را از پیام هدایت به ابزار سرکوب تبدیل خواهد کرد.

برخی دیگر این مفهوم را تنها در زمینه‌ی آزادی بیان و فکر مطرح می‌کنند، و می‌گویند آزادی بیان و عقیده برای همگان محفوظ است، حتی اگر اصول اسلام و بدیهیات آن کنار گذاشته شود، تا زمانی که به کسی تعدی صورت نگیرد، زیرا هرگونه اجبار یا ممنوعیت در این زمینه منجر به نفاق خواهد شد.

و برخی این مفهوم را عاملی برای مشروط ساختن اجرای احکام شریعت به شروطی معین می‌دانند، به این ترتیب که اجرای احکام

شریعت منوط به رأی گیری و انتخاب مردم است، نه به خاطر شرعی بودن آن. اگر مردم اجرای حکم و اجباری بودن آن را بپذیرند مشکلی وجود ندارد و آن حکم اجرا خواهد شد، اما در غیر این صورت کنار گذاشته خواهد شد، و اجرای شریعت تنها در این صورت قابل قبول است، وگرنه باعث ایجاد جامعه‌ای منافق خواهد شد.

این روش‌های متفاوت هر کدام به شکلی شبهه به وجود آمدن نفاق در صورت اجرای احکام شریعت را مستند خود ساخته‌اند.

پس سخن از ایمان به حکم شرعی در اینجا مطرح نیست، بلکه سطح اجبار و الزامی بودن آن مطرح است.

نیازی نیست کسی اعتراض کرده و بگوید: «صاحب این اشکال به نص یا حکم آن اعتقادی ندارد». زیرا این موضوع بحث نیست، و محور سخن درباره‌ی اجباری بودن حکم شرعی است.

همچنین نیازی نیست صاحب اشکال بگوید به نص ایمان دارد! زیرا اختلاف در مورد الزامی بودن نص است نه تنها ایمان به آن.

این محتوای سؤال به صورت مفصل است، که در لابلای آن خلی آشکار و تصویری نادرست، و اشکالات مختلفی وجود دارد که با تفکیک و تجزیه سؤال و بررسی مقدمات و خفایای آن واضح خواهد شد.

این سؤال سه اشکال اصلی در خود دارد:

**اول:** لغو وصف «الزام» در شریعت چه به صراحت و چه به صورت تلویحی.

**دوم:** ایراد در فهم نفاق و درک عوامل آن.

**سوم:** ایراد در تصور «الزام» و تاثیر آن.

با بررسی این عناصر حجم اشکالات موجود مشخص خواهد شد.

## یکم:

ابتدا باید دانست که میان کنار گذاشتن اجبار در احکام شریعت یا برخی از آنها در شرایط زمانی یا مکانی یا به علل معین، و تعریف قواعد فراگیر و عمومی در این مورد که باعث لغو یا تحریف احکام شریعت شود تفاوت وجود دارد.

این قاعده که «اجبار منجر به نفاق می‌شود» اصل اجبار و الزام در شریعت را کاملاً لغو می‌کند.

زیرا اگر الزام در شریعت منجر به نفاق شود، معنایش آن است که در شریعت هیچ الزامی نباید وجود داشته باشد، و هر الزام و اجباری در آن فساد ریشه‌ای است که منجر به نفاق می‌شود، و باید شریعت را از چنین نقصی پاکسازی کرد. این همان نتیجه‌ای است که منجر به پذیرش تفکر سکولار محض می‌شود، همان تفکری که امت اسلام آن را به شدت رد کرده است. و این همان مشکل اساسی است.

می‌توان تصور کرد که احکام شریعت در کشور یا جامعه‌ای معین قابل اجرا نباشند، و الزامی بودن آنها باعث مفسد بزرگتری شود، که چنین عواملی در اجرای احکام شرعی باید در نظر گرفته شود، اما موضع صحیح در چنین حالتی این است که واجب شرعی در شرایطی و به خاطر عدم امکان ممکن است اجرا نشود:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ﴾ پس تا بتوانید خدا ترس و پرهیزکار

باشید { (تغابن: ۱۶) }.

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ خداوند به هیچ کس جز به اندازه‌ی توانائیش تکلیف نمی‌کند (بقره: ۲۸۶).

قواعد سیاسی در اسلام بر اساس در نظر گرفتن مصلحت برتر و جلوگیری از مفسد بزرگتر بنا شده است. پس الزام و اجبار در هر زمان و مکان و شرایط و نظامی نباید وجود داشته باشد، و ممکن است به خاطر عوامل و اسباب مختلف به آینده موکول شود.

### پس مشکل کجاست؟

مشکل در این است که این استثناء به اصل تبدیل شود، و ضرورت جای حکم ثابت و پایه‌ی محکم شرعی را بگیرد. زیرا ادعای اینکه نفاق نتیجه اثر اجباری بودن احکام شرعی است یعنی اینکه اساس اجبار و الزام مطلقاً مردود است، و شریعت اسلام هیچ الزام و اجباری ندارد، و چنین نتیجه‌ای نادرست و به معنای لغو یک اصل شرعی ثابت و مورد اتفاق علماست که هرگز نمی‌توان انکارش کرد، و اینکه انسان در شرایط معینی امکان اجرای آن را ندارد یا امر دیگری را مهمتر می‌داند، یا باور دارد اجرای حکم شرعی ممکن است سبب مفسد و مشکلات خطرناکی شود نمی‌تواند دلیلی برای لغو کامل حکم باشد.

برای مثال انسان ممکن است (برای نجات از مرگ و رفع تشنگی) مجبور به شرب خمر شود، و چنین امری در شرایطی می‌تواند مقبول یا حتی واجب باشد. اما اگر بگویند خمر نوعی نوشیدنی است و نباید در مورد آن سختگیری کرد، ادعایی نادرست و شنیع مطرح کرده، ولو اینکه مجبور باشد، زیرا ضرورت در نوشیدن است نه در تغییر حکم شرعی!



پس اشکال در نحوه تطبیق حکم در کشوری از کشورهای اسلامی نیست که در چارچوب اصول شرعی و بر اساس مصالح و مفسدات تغییر کند، بلکه در ریشه تصور شرعی است. در این حالت ادعای بعضی از عزیزان که مرتب می‌گویند برخی از علما شرایط فلان کشور را درک نمی‌کنند موضوعیتی ندارد، زیرا سطح درک علما از شرایط یا واقعیت فلان کشور هر چه باشد، ارتباطی به ریشه این اشکال پیدا نمی‌کند.

بحث در مورد یک مفهوم شرعی است نه نحوه اجرای آن در کشوری معین، و احکام شرعی ثابت محل بحث هستند نه شرایط یا واقعیت‌های یک جامعه مشخص، و این که کشوری از مشکلات خاصی رنج می‌برد و دعوت‌گران در آن با اشکالات و دشواری‌های زیادی روبرو هستند دلیلی برای تحریف احکام شرع و تغییر مفاهیم شرعی نیست. چرا که دین و شریعت از سوی الله متعال نازل شده و احکام آن از سوی الله تعیین شده‌اند، و سخن گفتن در این مورد بسیار حساس است:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ۖ وَالْأِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا ۚ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا

تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ بگو که خدای من هر گونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در نهان و گناهکاری و ظلم به ناحق و شرک به خدا را که بر آن شرک هیچ دلیلی نفرستاده است و این که چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید، همه را حرام کرده است. (اعراف: ۳۳).

نیاز جامعه و متغیرات و تحولاتی که در آن رخ می‌دهد نمی‌تواند بهانه‌ای برای حذف برخی احکام شریعت یا اضافه کردن احکام جدید به

آن باشد، و اهتمام به این موضوع از روی سرگرمی یا جدل و رقابت به وجود نیامده است. بلکه:

**اولاً:** برای بیان احکام شرع است، چرا که حفاظت از مفاهیم شرعی در نفس خود ضرورت دارد.

**ثانیاً:** توضیح آن برای مردم سبب این خواهد بود که به آن توجه داشته و در آینده خواستار اجرای آن شوند.

**ثالثاً:** این که تغییر حکمی در حال حاضر ضرورت یا نیاز جامعه است باید بر اساس قواعد شرعی و فقهی بررسی شود، چرا که هر ادعایی در این زمینه پذیرفته نمی‌شود، و هر اجتهادی در این مباحث اعتبار ندارد.

**رابعاً:** نیاز و شرایط جوامع مختلف متفاوت است، و اگر در کشوری امکان اجرای بعضی احکام شریعت وجود نداشته باشد، ممکن است برخی جوامع دیگر بتوانند آن را اجرا کنند. در نتیجه حکم شرعی باید واضح بوده، حکم اصلی و حکم در حال ضرورت از یکدیگر متمایز باشند.

## دوم:

کسی که این شبهه را بپذیرد وارد تضادی عمیق با فهرستی طولانی از احکام شرعی خواهد شد، و مجبور به اعمال انواع تحریف و تغییر و تأویل خواهد بود! زیرا بحث در مورد یک نص جزئی نیست که بتوان آن را تاویل نمود یا ضعیف دانست.

الزام و اجبار یک اصل شرعی است که بر نصوص و احکام و قواعدی بی‌شمار بنا شده است. برای تبیین حجم این اصل شرعی برخی از این احکام را ذکر می‌کنم:

### مجازات‌ها و حدود شرعی:

در قرآن حد سارق و حد زنا بیان شده است:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ **دستان مرد و زن دزد را به کیفر**

کاری که کرده‌اند ببرید. (مائده: ۳۸)

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ **زن و مرد زناکار**

[بکر] را به هر یک از آنان یکصد تازیانه بزنید. (نور: ۲)

و در سنت صحیح نیز مجازات شارب خمر آمده است. اینها تنها الزام و اجبار نیستند، بلکه مجازات‌هایی هستند برای جرائمی معین، و در واقع الزام به ترک یک عمل و الزام به مجازاتی معین در صورت ارتکاب آن. آیا با این مجازات‌ها بر اساس مبدأ قرآنی:

﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ در دین الهی، در حق آنان دچار ترحم نشوید! (نور: ۲) برخورد می‌کنیم یا مبدأ "اجبار منجر به نفاق می‌شود؟!"

و جوب تغییر منکر با درجات سه گانه آن:

آنگونه که رسول الله ﷺ راهنمایی فرمود: «هر گاه کسی از شما منکری را دید آن را با دستش تغییر دهد، اگر نتوانست با زبانش، و اگر نتوانست با قلبش» (۱).

تغییر با دست یعنی همان جلوگیری و ممانعت، و اجبار به رعایت احکام شرع، که همه مردم (و نه تنها حکومت) مخاطب آن هستند. آیا واجب است منکر تغییر داده شود یا اینکه به نفاق منجر خواهد شد؟!

رجوع به شرع:

چرا که الله متعال به رجوع به کتاب خود دستور داده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده است، حکم نکنند، کافرند. (مائده: ۴۴)

و می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾﴾ و می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و (از

(۱) صحیح مسلم (ح ۱۸۶).

اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعا، گروهی از ایشان رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا در میانشان داوری کند، بعضی از آنان رویگردان می‌گردند. (نور: ۴۷-۴۸)

و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند، می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند. {نساء: ۶۰}.

این آیات به صراحت رجوع به شریعت را واجب می‌سازند. اگر در شریعت اجبار و منع و الزام وجود نداشته باشد، رجوع به آن چه معنایی دارد؟ و وقتی حکم آن الزام آور نیست به چه چیز باز می‌گردند و حکم آن را اجرا می‌کنند؟! الله متعال فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرر دارند، آنان را در کارشان اختیار [و چون و چرایی] باشد. (احزاب: ۳۶)

پس مؤمن در التزام به احکام شرع اختیاری از خود ندارد، چگونه می‌توان بین این آیه و نظریه «عدم اجبار در شریعت» تناسب ایجاد کرد؟

چگونه مؤمن از خود اختیاری ندارد، اما در همان حال ملزم نیست؟! این معادله واقعا پیچیده است!

### جهاد در راه خدا:

چرا که در نصوص قرآن و سنت و در سیرت نبوی و سیرت خلفای راشدین و صحابه جهاد امری معروف و شناخته شده است. اگر در شریعت الزام و اجباری وجود ندارد این تلاش و جهاد برای چه بوده است؟ حتی بر اساس تفسیر نوظهور معاصر که می‌پندارد جهاد در اسلام تنها برای دفاع از خود و عقب راندن تجاوزگر بوده است، باز هم موضوع الزام و اجبار محل اشکال است. چرا که صحابه در جهادشان به عقب راندن متجاوز اکتفا نکرده، و کشور را پس از فتح آن به مردم واگذار نمودند، بلکه شعائر اسلام را در آن اجرا کرده، و مردم را به حکم اسلام ملزم نمودند.

آیا آنان را دعوتگرانی می‌دانیم که اسلام را در شرق و غرب منتشر ساختند یا بی آن که متوجه باشند داشتند نفاق را در جامعه نهادینه می‌ساختند؟! زندگی خلفای راشدین نیز در الزام به اسلام و ترویج آن و برپایی احکام آن واضح است، و رفتار آنان با اهل ذمه بر کسی پوشیده نیست. هر تفسیری که برای این احکام داشته‌اند، آیا این اجبار و الزامی که به کار برده‌اند منجر به نفاق شده، یا باعث انتشار اسلام و تقویت آن گشته است؟

### نصوص عقوبت و عذاب در نتیجه ظهور منکرات:

در قرآن و سنت نصوص مختلفی وجود دارد که نشان می‌دهد اگر منکر گسترش یافته و عادی شود نتیجه آن هلاک و نابودی است:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْفَرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾ و خدا بر آن نیست که هیچ قومی و هیچ اهل دیاری را در صورتی که آنها مصلح و نیکوکار باشند به ظلم هلاک کند. {هود: ۱۱۷}.

و رسول خدا ﷺ زمانی که ام‌المؤمنین زینب بنت جحش از ایشان پرسید: «آیا هلاک خواهیم شد در حالی که در میانمان صالحانی هستند؟» پاسخ دادند: «بله! اگر رذالت و فساد زیاد شود»،<sup>۲</sup> پس از دیاد فساد منجر به هلاک خواهد شد، و باید از فساد جلوگیری کرد تا منجر به هلاک مسلمانان نگردد.

سنت عملی و واضح رسول خداوند و خلفای راشدین و دیگر صحابه در اجرای احکام شریعت و التزام به آن:

پیامبر ﷺ شارب خمر را شلاق زده، در چند مورد فرد زناکار را سنگسار نمود، فرمود که قصد آتش زدن خانه‌های تارکان نماز را دارد، کسانی که از جهاد سرباز زده بودند را مجازات کرده، زکات را از مردم دریافت کرد، سود وام‌های ربوی را لغو نمود، از مردم نجران جزیه گرفت، تهمت زندگان را شلاق زد، احکام جنایات و دیات و معاملات و خانواده را اجرا نمود و به حل اختلافات پرداخت و... . نصوصی که در عمل صحابه در این زمینه وارد شده نیز بسیار است. آنان با مرتدین جنگیدند، زکات گرفته، در میان مردم قضاوت کرده، احکام اهل ذمه را اجرا نموده، جهاد را برپا داشته و مجازات‌ها را اجرا کردند. واقعاً تکرار این مفاهیم را بیهوده می‌دانم، چرا که از بدیهیاتی است که همه از آن آگاهی دارند، و سؤال

(۲) به روایت بخاری (ح ۳۴۰۳)، و مسلم (ح ۷۴۱۸).

«الزام» و «اجبار» در شریعت هرگز در آن دوران مطرح نبوده، زیرا از اصول و بدیهیات احکام اسلام است. طرح این موضوع در دوره‌ی اخیر بر اثر فشار و سیطره‌ی مفاهیم فرهنگ سکولار معاصر صورت گرفته که باعث تلاش‌هایی برای ایجاد سازگاری میان آن با دین و شریعت شده است.

فرموده پیامبر ﷺ: «کسی که دین خود را تغییر داد بکشید»<sup>۳</sup>.

و همچنین حدیث مشهور: خون انسان مسلمان حلال نیست (که ریخته شود) مگر در سه حالت: و یکی از آن سه حالت تارک دین و جدا شده از جماعت است. این حکم شرعی با اجرای آن توسط جمعی از صحابه تقویت می‌شود، که از جمله آنان می‌توان علی بن ابی طالب، معاذ بن جبل، ابوموسی اشعری، عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس را نام برد، و مورد تأیید همه فقهای اسلام بوده است.

درک می‌کنم که بعضی از معاصرین تفسیری متفاوت از این حکم دارند، و قائل به نظریه‌ای هستند که هیچ کس قبل از آنان چنین نظری نداشته است.

اما صرف نظر از صحت نظر آنان یا عدم صحتش، فقهای اسلام چه تفسیری بر این قول دارند؟ آیا آنان تصور می‌کردند اسلام را اجرا می‌کنند اما در حقیقت به ترویج نفاق و تعمیق آن در جامعه مشغول بودند؟ ضمن اینکه اگر بپذیریم برخی از فقها مجازات مرتد را مرگ نمی‌دانسته‌اند، حتی آنان نیز قائل به زندانی شدن یا توبه دادن مرتد بوده‌اند، و در نهایت این نیز نوعی منع و اجبار است، نه آزادی مطلق برای مرتد. ضمن اینکه

(۳) به روایت بخاری (ح ۱۹۲۲).



انگیزه نفاق در این حالت حتی قویتر می‌شود! زیرا با شخصی سروکار داریم که اعلام کفر کرده، و در مقابل قاضی از او خواسته می‌شود توبه کند یا مجازات شود، و در چنین حالتی اینکه برای نجات به نفاق و دورویی پناه برده و به ظاهر اسلام آورد کاملاً طبیعی است.

با این وجود هیچ کدام از فقها نگفته‌اند رهایش کنید تا به نفاق پناه نبرد! بلکه به قانون اسلام و احترام به آداب و نظام آن ملزم می‌شود، و حتی اگر نفاق پیشه کند بهتر از آن است که به جامعه ضربه بزند. وقتی چنین حالتی که به وضوح منجر به نفاق می‌شود نزد فقها دلیلی بر تعطیل حکم دانسته نشده، چگونه می‌توان ترس از نفاق را در مسائلی مؤثر دانست که هرگز نمی‌توانند دلیلی برای نفاق باشند!؟

### سوم:

کسی که این سؤال را مطرح می‌کند، آیا وضعیت منافقین را در عصر نبوت تجسم کرده است؟!

نفاق در زمان پیامبر ﷺ نیز وجود داشت، و الله متعال منافقین را در قرآن ذکر کرده و در مورد آنان هشدار داده و صفاتشان را بیان نموده است. نفاق تنها زمانی در مدینه رشد کرد که اسلام قوت گرفت و شعائر آن ظاهر گردید. پس وجود منافقین حالتی طبیعی و مرتبط با اجرای شریعت و قدرت گرفتن آن است، و عیبی برای شرع به شمار نمی‌رود. نفاق تنها در جامعه اسلامی قوی و شکوفا ظاهر می‌شود، چرا که وقتی شعائر آن اهمیت پیدا کند و احکام آن شیوع یابد، بعضی از مردم به نفاق متوسل می‌شوند، زیرا نمی‌توانند فساد و انحراف خود را علناً اظهار نمایند. این نشانه‌ی قدرت و سلامت جامعه اسلامی است، و در نتیجه وجود نفاق در جامعه نباید منجر به لغو الزام و اجبار در شریعت شود.

اگر چنین بود سیرت و سنت نبوی زیر سؤال می‌رفت، زیرا با قدرت گرفتن شریعت و اجرای آن در مدینه به دست پیامبر ﷺ بود که منافقان ظهور کردند، و در دوران ضعف اسلام در مکه اثری از آنان نبود. پس طرح این موضوع که اجبار و الزام منجر به نفاق می‌شود و در نتیجه نباید احکام شریعت الزامی باشد ترکیبی نادرست و غیر منطقی است، بلکه وجود نفاق در کنار الزامی بودن احکام پدیده‌ای طبیعی و عادی است و نباید اصلی شرعی را به خاطر آن کنار گذاشت. نفاق تنها با قدرت گرفتن اسلام به وجود می‌آید، و تنها در صورت ضعیف شدن اسلام از بین

خواهد رفت، در نتیجه اگر هدف از بین بردن نفاق است باید اسلام را تضعیف کنیم تا کسی نیازی به نفاق و دورویی نداشته باشد!!

اما زمانی که علما و دعوتگران و نخبگان برای تقویت اسلام و نهادینه ساختن احکام و ارزش‌ها و اصول آن در قلب‌های مردم تلاش کنند، به صورت بدیهی منافقانی به وجود خواهند آمد که برای همراهی با واقعیت موجود مجبور به تظاهر خواهند شد، تا بتوانند از شرایط جامعه سود ببرند، و چنین وضعیتی نشان دهنده‌ی قدرت اسلام است نه ضعف آن. ضمن اینکه نباید به خاطر ترس از نفاق الزام و اجبار را کنار گذاشت، بلکه باید منافقان را به خاطر عدم التزام به احکام اسلام ملامت نمود، چرا که همیشه از احکام اسلام گریزان بوده اند:

﴿الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ﴾ آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند؟ (نساء: ۶۰).

می‌بینیم که آنان رجوع به احکام شریعت را رد می‌کنند، و الله متعال به خاطر خودداری از پذیرش احکام قرآن و سنت نبوی آنان را ملامت و سرزنش می‌کند.

پس ترک رجوع به حکم خدا و رسول صفت منافقین است، نه سبب نفاق، و تصور شرعی صحیح این است که منافقین را به احکام شریعت دعوت کرده آنان را به حکم خدا و رسول ملزم سازیم، اما اینکه الزام کلاً کنار گذاشته شود تا منافقی نداشته باشیم تصویری عجیب و غریب از موضوع است! و وقتی در مورد منافقی که ایمان ندارد تکلیف اینگونه است حال مومن مطیع چه خواهد بود؟!

## چهارم:

مباحث مطرح شده مرا به سؤال در مورد مفهوم نفاق و تعریف آن نزد صاحب این اشکال می‌رساند.

### نفاق چیست؟

زیرا تمامی بحث‌های مطرح شده نشان می‌دهد مسلمانان به خاطر انکار منکر یا اجرای احکام شرع به نفاق روی نمی‌آورند، و این احکام هرگز منجر به نفاق نمی‌شود، زیرا مفهوم نفاق این است که انسان در دل خود کافر باشد، و در ظاهر خود را مؤمن نشان دهد. پس ارتباط این موضوع با انکار منکر یا اجرای احکام شرع چیست؟

بله چنین امری ممکن است در بعضی احکام شریعت حاصل شود، و در مورد گروهی کم تعداد که نسبت به دین موضعی منفی دارند و می‌خواهند اسلام را زیر سؤال ببرند، اما از ترس مجازات نمی‌توانند چنین کاری انجام دهند، و در نتیجه به نفاق روی می‌آورند. این موضعی قوی و مناسب است، چرا که پنهان کردن کفر و دشمنی با اسلام بهتر از حمله علنی و بی‌احترامی آشکار به آن است.

پس نفاق با الزام به وجود نمی‌آید، بلکه نفاق وقتی به وجود می‌آید که الزام ضعیف گردد!

زیرا منافقان خشم و کینه خود را نسبت به اسلام و مسلمین پنهان می‌کنند، و اگر شرایط و مجالی مناسب بیابند از آن سوء استفاده کرده

شروع به تشکیک و سمپاشی خواهند کرد، و به همین دلیل قرآن درمان آنان را تهدید و هشدار دانسته است:

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿۶۰﴾ اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب (مؤمنان و تزلزل دین ایشان) می‌گردند، از کار خود دست نکشند، تو را بر ضد ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلط می‌گردانیم، آن‌گاه جز مدت اندکی در جوار تو در شهر مدینه نمی‌مانند. (احزاب: ۶۰)

پس قدرت و الزام است که جوامع را در مقابل منافقین حمایت می‌کند، و ترک الزام و اجبار آنان را تقویت کرده و گستاخشان می‌سازد، و به همین دلیل دستور قرآن این است که:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق برگردانی) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش). (توبه: ۷۳)

این درمان قرآن برای منافقان است، نه اینکه به آنان بگوییم: راحت باشید و کفر خود را جار بزنید، چرا که شریعت به شما چنین اجازه‌ای می‌دهد، مهم این است که منافق نباشید!!

نفاق به خاطر شعائر اسلام وارد قلبها نمی‌شود، بلکه شعائر و احکام الزامی دین برکت و دیانت و تقوا به همراه می‌آورند، و ترویج آنها نفس مسلمانان را به دین نزدیک کرده، به آن عادت می‌دهد. نفاق به این خاطر رشد نمی‌کند، بلکه رشد آن به علت‌های دیگری است که از مهمترین آنها تشکیک و زیر سؤال بردن دین و دامن زدن به شبهات و اشکالات است،

چرا که باعث به لرزه افتادن یقین مردم و سرگردانی آنان می‌شود. کسی که در مورد مبارزه با نفاق راستگوست و از این پدیده ناراحت می‌شود باید به این عوامل توجه داشته باشد نه الزام و اجبار در احکام شرع. جالب اینجاست کسانی که الزامی بودن احکام شرع را با ادعای به وجود آمدن نفاق زیر سؤال می‌برند همان کسانی هستند که برای آزادی تشکیک در اصول دین و دامن زدن به شبهات در اسلام و احکام آن تبلیغ می‌کنند! باید از آنان پرسید کدام یک منجر به نفاق می‌شود؟!

### پنجم:

پنهان کردن گناهان و منکرات مطمئناً بهتر از اظهار و ترویج آن است، چرا که حتی در بدترین حالت اگر ممنوعیت و اجبار تأثیری نداشته باشد و مردم همان گناهان را در خفا انجام دهند، باز هم مخفی ساختن آن بهتر از علنی انجام دادن این گناهان است، و حتی می‌توان گفت این دو قابل مقایسه نیستند! مگر رسول خدا ﷺ نفرمود: «همه‌ی امت من بخشیده خواهند شد غیر از مجاهرین»<sup>۴</sup> (آنان که گناه خود را علنی می‌سازند)؟ پس آشکار کردن گناه زشتتر و بدتر از پنهان کردن آن است، و تا زمانی که منکر مخفیانه باشد جامعه آن را محکوم نکرده و کسی به خاطر آن مجازات نمی‌شود، اما زمانی انجام منکر باعث مجازات می‌شود که ظاهر شده و رواج پیدا کند.

---

(۴) به روایت بخاری (ح ۶۰۶۹) و مسلم (ح ۲۹۹۰).

### نششم:

ضمن اینکه مخفی کردن گناه نفاق نیست، و اگر فرد مسلمان از نوشیدن شراب منع شده و سپس در خفا آن را بنوشد بهتر است از اینکه آن را علنی کند، و نفاق به شمار نمی‌رود.

نمی‌دانم چرا سؤال کننده تصور می‌کند فرد مسلمان یا باید علنی شراب بنوشد و مرتکب فسق و فجور شود، و یا باید منافق باشد و در خفا چنین کند؟! مگر پنهان کردن گناه نفاق است؟

هیچ عالمی چنین نمی‌گوید و بدیهی است که پنهان کردن گناه بهتر از آشکار کردن آن است، و از نظر شرعی گناه کمتری دارد. نمی‌دانم بر چه اساسی پنهان کردن گناه را نفاق می‌دانند؟

حتی اگر فرد مسلمان به دنبال گناه باشد و برای انجام آن تلاش کند و موفق نشود، باز هم منافق نیست و عمل او ارتباطی به نفاق ندارد.



### هفتم:

این سؤال تصویری نادرست و غلط انداز ارائه می‌دهد، و فرض را بر این می‌گیرد که اگر فرد مسلمان را از حرام منع کنیم آن را در خفا انجام خواهد داد! گویا گزینه سوم که اتفاقاً مشهورتر و شایع‌تر است وجود ندارد، که وقتی عموم مسلمانان از حرام منع شوند آن را ترک کرده به خاطر احترام قلبی که برای شرع قائل هستند در حد توان از این عمل دوری خواهند کرد، و تنها اقلیتی کوچک در خفا به این عمل ادامه می‌دهند.

ضمن اینکه سؤال تأثیر شیوع حرام و رواج آن را در گسترش کسانی که انجامش خواهند داد مخفی می‌کند. این تصور که جلوگیری از حرام تأثیری در تنگ کردن دایره و دور ساختن مردم از آن ندارد بسیار دور از واقعیت است، و به همین دلیل شریعت همیشه به پنهان کردن گناه و عدم اظهار آن تشویق کرده است، و این موضوع تا حدی بدیهی است که به ضرب المثلی در میان عوام تبدیل شده و می‌گویند: إِذَا بُلِيتُمْ فَاسْتَتِرُوا (اگر [به گناه] مبتلا شدید پنهانش کنید)!

الله متعال نیز فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ بی‌گمان کسانی که دوست می‌دارند گناهان بزرگی (همچون زنا) در میان مؤمنان پخش گردد، اینان در دنیا و آخرت، شکنجه و عذاب دردناکی دارند. {نور: ۱۹}

پس منکر، علنی به گنهکاران جرأت داده و فساد را بیشتر می‌سازد، اما وقتی پنهانی باشد مردم از آن غافل شده و ترکش می‌کنند.

پاکی و صلاح ظاهری و رواج شعائر دین بر نیکی و پاکی مردم تأثیر می‌گذارد، همان گونه که شیوع منکرات و گناهان باعث فساد مردم می‌شود. وقتی منکر رواج پیدا کند ضرر و فساد آن بیشتر شده و مردم بیشتری مرتکب آن می‌شوند و موضوع فقط مربوط به کسانی نیست که خود به دنبال فساد هستند، بلکه وقتی منکر شیوع پیدا کند نفس انسان به آن عادت کرده و برای ارتکابش جرأت پیدا می‌کند.

به همین دلیل است که شریعت یکی از حکمت‌های نهی از منکر را تضعیف آن و کاهش تأثیر آن بر نفس مردم می‌داند. منکر حتی بر صالحان و نیکان نیز تأثیر می‌گذارد، و قضیه این نیست که همه‌ی مردم از ابتدا به صورت فطری خواستار انجام منکر بوده‌اند، بلکه وجود آن در جامعه بدون انکار و نهی و با گذر زمان آن را آسان و بی‌اهمیت ساخته نفس را به ارتکابش عادت می‌دهد، و اگر با آن مبارزه شود و در تنگنا قرار گیرد تأثیر آن کمتر خواهد شد.

## هشتم:

هیچ قانون و نظام معاصری از اجبار خالی نیست، و تمامی حکومت‌ها و نظام‌های معاصر بر اساس قوانینی الزامی در بخش‌های مختلف زندگی مردم بنا شده‌اند. التزام به این قوانین ضروری است، و حتی اگر بعضی از مردم آن را رعایت نکنند نمی‌توان تصور کرد این عدم رعایت قانون به معنای بی‌اهمیت بودن آن است و یا باید آن را دائماً رعایت کرد یا به آن نیازی نیست!

هیچ کس به این شیوه نمی‌اندیشد، زیرا این موضوع از بدیهیات زندگی است و همه می‌دانند که اگر قانون قدرتمند و با ثبات باشد مردم آن را بهتر می‌پذیرند، اگر چه در اصل به انجام آن مجبور هستند.

در یکی از برنامه‌های ماهواره‌ای مجری از یکی از مخالفین اسلام‌گرایی پرسید: چرا معتقدید مشروبات الکلی نباید ممنوع باشد؟ در پاسخ گفت: ممنوعیت مشروب فایده‌ای ندارد زیرا مردم راه‌های رسیدن به آن را پیدا خواهند کرد. مجری پرسید: پس چرا همین منطقی را در مورد سرقت و غارت اموال دیگران به کار نمی‌گیرید؟ چرا این ادعا را فقط در مورد چنین قضایایی مطرح می‌کنید؟!

مجری برنامه بیش از آن که برای دفاع از احکام شریعت مشتاق باشد پرسش خود را به شکل طبیعی و با توجه به این مطرح کرد که اجبار و الزام امری بدیهی در نظام‌های معاصر است و نمی‌توانست دلیلی قانع‌کننده برای این دوگانگی در پذیرش بعضی احکام اجباری و عدم پذیرش برخی دیگر بیابد!

### نهم:

آیا گفتمان شریعت در قرآن و سنت که مبتنی بر امر و نهی است را باید فقط متوجه فرد دانست یا متوجه فرد و جامعه؟

زمانی که در قرآن می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (عذاب و عقاب) خدا بپرهیزید و آنچه از (مطالبات) ربا (در پیش مردم) باقی مانده است فروگذارید (بقره: ۲۷۸)

فرد مسلمان از این آیه متوجه می‌شود که باید ربا را به دستور خداوند کنار گذارد، جامعه اسلامی باید ربا را کنار گذارد، و دولت اسلامی که سیاست گذاری در کشور را بر عهده دارد نیز باید ربا را کنار گذارد.

این یعنی الزام و اجبار بخشی اساسی از حکم شرعی است. اما اعتقاد به این که نص شرعی تنها تحریم را برای فرد در نظر گرفته و تحریم آن در قانون و حکومت موضوع دیگری است، تفکری جدید است که تنها مناسب گروه تحت تأثیر فرهنگ سکولار خواهد بود که دین را امری فردی می‌داند که ارتباطی به نظام و دولت ندارد.

فرد مسلمان زمانی که وارد دین اسلام می‌شود به شکل ضروری حکم اسلام را نیز می‌پذیرد، زیرا اسلام نظامی فراگیر است، و در تفکر اسلامی چنین امری قابل تصور نیست که فرد ابتدا اسلام بیاورد و وارد دین شود، و بعد بار دیگر اسلام بیاورد و حکم شریعت را بپذیرد! اینگونه تفکری مناسب فرهنگ سکولار است که در سایه‌ی مفهوم کلیسا پرورش یافته و دین را رابطه‌ای روحی با خداوند می‌داند که ارتباطی با حکومت ندارد، و

سیستم حکومتی مورد نظر خود را بدون توجه به دینش انتخاب می‌کند. اما فرد مسلمان زمانی که اسلام را پذیرفت حکم آن را نیز می‌پذیرد، و این امر از ضروریات ایمان اوست، و همان گونه که وقتی وارد اسلام شد نیازی نیست در مورد پذیرش نماز، روزه یا حج از او سؤال شود (چرا که احکامی شرعی هستند و ایمان او بدون پذیرش آنها صحیح نخواهد بود)، به همین ترتیب نیازی نیست در مورد حکومت اسلامی از او سؤال شود. مقصود این است که الزام به احکام اسلام پدیده‌ای جدید یا شیء غریبی نیست که برای آن به دنبال دلیل و سبب برای مشروعیت بگردیم، بلکه اصل و فرضی ضروری برای هر مسلمان است، و جوامع اسلامی در گذر قرن‌ها دارای دولت‌های اسلامی بوده‌اند و هرگز جز احکام اسلام را نشناخته‌اند و انتخابی جز حکم اسلام نداشته‌اند.

تفکری که احکام اجباری را از اسلام جدا می‌کند و آن را از لوازم ورود فرد به اسلام نمی‌داند و برای حکومت اسلامی به دنبال مشروعیت جدیدی است، از جمله عواملی است که توهم «اجبار، نفاق می‌آورد» را تقویت می‌کند.

## دهم:

الزام احکام شرعی متوجه ظاهر انسان است نه باطن وی، و مسئولیت آنچه در قلب مردم می‌گذرد با ما نیست، بلکه به خداوند واگذار می‌شود. تا زمانی که امری در قلب کسی مخفی باقی بماند خاص به اوست و ضررش نیز تنها به او می‌رسد، و در شریعت منکر به شمار نمی‌رود که نیازی به اقدام داشته باشد، زیرا از آن اطلاعی نداریم.

عجیب این است که مسلمان، منکر علنی و آشکار را که نهی از آن واجب است (انواع اعمال حرام در شرع) رها کند از ترس اینکه شاید منکری مخفیانه در قلب شخصی به وجود آید، که وی از آن اطلاعی ندارد و انکار آن نیز بر او واجب نیست!

شریعت او را به نهی از منکر آشکار امر می‌کند، اما او آن را ترک می‌کند از ترس منکری که نهی از آن بر او واجب نیست؟!

منکری معلوم و مشخص را رها می‌کند از ترس اینکه شاید منکری نامعلوم و غیر قابل تشخیص به وجود آید؟!

منکری قطعی و یقینی را رها می‌کند از ترس منکری موهوم که نمی‌توان از وقوع آن مطمئن بود؟

## یازدهم:

بعضی از افراد در قلب خود بدی و زشتی و نفرت زیادی از اسلام و مسلمانان دارند، آیا منطقی است به آنان اجازه دهیم منویات خود را آشکار کرده به اسلام و مسلمین حمله کنند که شاید منافق نباشند؟! شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید «کلمه‌ای از توهین و فحش به رسول الله ﷺ نباید به خاطر اسلام آوردن هزاران کافر تحمل شود، و اینکه دین خداوند به حدی برسد که کسی نتواند به آن توهین کند بهتر است از اینکه بسیاری از مردم به این دین بگردند در حالی که ذلیل و خوار هستند»<sup>۵</sup>.

این همان تفکر اسلامی بدیهی و واضحی است که بسیاری از مسلمانان نیز آن را قبول دارند، و این تفکر را هرگز نزد آنان نمی‌یابی که: «بلکه بگذار فساد و انحراف خود را نشان دهند تا منافق نشوند!»

## دوازدهم:

اگر الزام منجر به نفاق می‌شود، پس حتی نصیحت و موعظه نیز می‌تواند باعث نفاق شود، زیرا بسیاری از مردم نصیحت و موعظه را در ظاهر می‌پذیرند، اگر چه در خفا مرتکب گناه شوند، آیا اینان نیز منافقند؟! بر اساس تفکر مورد بحث نصیحت نیز باید حکمی مانند الزام داشته باشد، زیرا فرد را به خجالت انداخته و باعث می‌شود عمل خود را در ظاهر ترک کند، اگر چه در خفا مرتکب آن می‌شود، پس در نتیجه منافق است!

جالب این است که تأثیر شرم و حیاء در جامعه بسیار بیشتر از الزام و اجبار است، و انسان مردم دور و بر خود و عادات و فرهنگ آنان را در نظر داشته، توجه بسیار بیشتری به این مسائل دارد تا الزام و اجبار قانونی، پس اگر اجبار و الزام منجر به نفاق می‌شود، شرم و خجالت از جامعه نیز چنین است.

پس سبب نفاق فقط ترس و اکراه نیست، بلکه انگیزه‌های مصلحتی مهمتری وجود دارند که به جایگاه اجتماعی و منافع مادی مرتبط هستند و انسان با هدف به دست آوردن این مصالح و منافع توجه بیشتری به افکار عمومی و جامعه‌اش دارد تا قانون و نظام، زیرا مصالح و منافع او وابستگی بسیار بیشتری به افراد جامعه دارد تا با حکومت و به همین دلیل حتی اگر اجبار را برداریم، تا زمانی که مردم به دین و هویت خود افتخار می‌کنند و آن را ارزش می‌دانند نفاق از بین نخواهد رفت، زیرا کسی که با اسلام مخالفت می‌کند مغضوب آنان واقع خواهد شد و برای حفظ جایگاه اجتماعی خود به نفاق روی می‌آورد.



### سیزدهم:

این سؤال نیز مطرح می‌شود که الزام به احکام شریعت از طریق پارلمان و انتخاب مردم ممکن است یا نه؟ آیا می‌توان با رأی اکثریت مردم در مقابل شرابخواری و فحشاء و دیگر منکرات دینی ایستاد و احکام شریعت را به اجرا در آورد؟ آیا شریعت و احکام آن از طریق نص قانونی قابل اجرا هستند؟

اگر پاسخ مثبت باشد این نیز باعث نفاق خواهد شد، و دقیقاً همان مشکلی که ادعا می‌کنند به وجود خواهد آمد! آیا نفاق به مجرد اینکه حکم شرعی به قانون تصویب شده توسط پارلمان تبدیل شود محو شده و مشکل آن حل خواهد شد؟!

اگر الزام و اجبار احکام شرعی «اکراه در دین» به شمار رود و اجرای احکام شرع منوط به رضایت انسان‌ها باشد، پس اجبار حتی با قانون و رأی اکثریت نیز ممکن نیست، زیرا وصف نفاق وجود دارد و تغییری نکرده است.

پس دفاع از عدم الزام به خاطر ترس از بروز نفاق، و سپس دفاع از الزامی بودن احکام از طریق تصویب پارلمانی یا رأی‌گیری و قانون تناقضی آشکار است، و در نتیجه ادعای اینکه اجبار و الزام منجر به نفاق می‌شود با ادعای اینکه هیچ اجبار و الزامی در شریعت وجود ندارد کاملاً همخوانی دارد، همان دیدگاه سکولار که اسلام را تنها پیامی روحی و معنوی می‌داند، و هیچ الزام و اجباری را در آن نمی‌پذیرد!

### چهاردهم:

ممکن است این ایراد مطرح شود که: «مطلوب تزکیه‌ی نفس و پاکسازی انسان است نه الزام او به آنچه می‌خواهید».

حقیقت این است که اجبار و الزام بخشی از تزکیه نفس و تطهیر آن به شمار می‌رود، و طرح مسئله به این شکل که یا باید فرد را مجبور کرد و یا باید خود به این احکام متعهد گردد، تقسیم بندی غیر منصفانه و نادرستی است.

الزام و اجبار مکمل تعهد و احساس مسئولیت فردی مسلمان است، و این دو عامل به یکدیگر کمک می‌کنند نه اینکه ضد هم باشند و اینکه شریعت الزام و اجبار را مطرح کرده است به این معنا نیست که توجهی به احساس مسئولیت فردی ندارد، بلکه هر دو واجب شرعی و روش‌های صحیحی برای تزکیه و پاکسازی و نفس و تشویق آن به طاعت و عبادت هستند.

ضمن اینکه الزام و اجبار به احکام شرعی عاملی برای پاکسازی نفس از بیماری‌های قلبی و هوای نفس و تصحیح مسیر است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ

ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۴۷)</sup> و می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم

و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. {نور: ۴۷}.

می‌بینیم که عدم رجوع به احکام شریعت صفت ایمان را از انسان نفی می‌کند، پس الزام جزئی از ایمان است، و خداوند آنان به را خاطر التزامشان ستوده است:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند. {نور: ۵۱}

اجبار و الزام شرعی منجر به سعادت و رستگاری می‌شود، و این یکی از معانی مهم تزکیه و تطهیر نفس است. تزکیه نفس با اجرای اوامر خداوند و رسولش و اجتناب از نواهی آن دو محقق می‌شود، و حالتی معنوی و خارج از شرع و دین نیست، و به آن اندازه‌ای که انسان به عبادت و طاعت - که الزام بخشی از آن است - اهتمام ورزد، به همان اندازه خود را تزکیه خواهد نمود، و هر قدر از آن دور شود تزکیه و پاکی در او تضعیف خواهد گردید. تزکیه هدفی از اهداف شرع است که با ابزارها و وسایل شرعی به دست می‌آید.

اینها جنبه‌های مختلف و متفاوتی بود برای رفع این اشکال رایج در عصر حاضر که ادعا می‌کند اجرای احکام اسلام منجر به نفاق خواهد شد. قصد شخصی که این اشکال را مطرح می‌کند هر چه باشد (چه به دنبال نفی مطلق الزام آور بودن احکام شرعی مانند دیدگاه سکولارها باشد، یا الزام را به روش معینی محدود سازد که با فرهنگ مدرن معاصر همخوانی داشته باشد یا هدف دیگری داشته باشد)، این قاعده باطل است

و بر اساسی موهوم بنا شده، و در هر مسیری که بر مبنای آن گام برداری  
به نتیجه‌ای نخواهی رسید!